

The Characteristics of the Origin of Moral Values from the Qur'anic Perspective with an Emphasis on the Views of Ayatollah Misbah Yazdi

Hasan Mohiti Ardakan  / Assistant Professor at the Department of Islamic Ethics, Islamic Ma'aref University
Received: 2024/10/30 - **Accepted:** 2025/03/10 mohiti@maaref.ac.ir

Abstract

The most important ontological topic in the field of moral values is the issue of the origin of moral values. The origin of moral values in the ethical theories possesses certain characteristics and indicators that distinguish each theory from competing ones. Thus, considering this issue is very crucial. Drawing on a descriptive-analytical method, this research seeks to infer the characteristics of the origin of moral values from the Qur'anic verses and show implicitly the influence of each of these characteristics in forming a distinct moral theory derived from the Qur'an and its relation to other theories. The research findings indicate that the origin of moral values from the Qur'anic perspective is an objective reality, not a subjective one; it is spiritual, not material; it is rational, not irrational; it is motivating and inspiring, not indifferent; it is internal, not external; and it is unique, not multiple. Accordingly, it can be claimed that the Qur'anic moral theory can be considered a specific type of moral virtue ethics that focuses on reality, spirituality, rationality, and unity. It provides the moral doer with the motivation to act and creates the means for the evolution of the man's existential essence.

Keywords: origin of moral values, Qur'anic ethics, piety, faith, virtue ethics approach.

نوع مقاله: پژوهشی

رابطه اختیار و شاکله انسان از نظر قرآن کریم

sahoseini91@gmail.com

karimi@iki.ac.ir

سیدعلی اکبر حسینی  / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

مصطفی کریمی / دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۱

چکیده

اختیار از مباحث مهم انسان‌شناسی است و همواره این سؤال مطرح بوده که آیا انسان در کارهای خود مختار است یا اینکه به‌صورت جبری از هر فردی رفتاری خاص صادر می‌شود. از ظاهر برخی آیات قرآن برمی‌آید که اعمال و رفتارهای انسان بر اساس شاکله و شخصیت او انجام می‌شود. ازسویی دیگر، شاکله هر فرد بر اساس همان اعمال و رفتارها شکل می‌گیرد. این پرسش پیش می‌آید که رابطه اختیار با شاکله چیست؟ هدف از این پژوهش، تبیین رابطه اختیار انسان و شاکله او از نظر قرآن کریم با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و تفسیر موضوعی آیات است. بر اساس تحقیق انجام‌شده، رفتارهای اختیاری انسان موجب شکل‌گیری شخصیت و شاکله او می‌شود. برخی انسان‌ها با انجام اعمال صالح شاکله‌ای مؤمنانه برای خود می‌سازند و برخی از انسان‌ها با انجام اعمال سوء شاکله‌ای فاسد پیدا می‌کنند. گناه، کفر و نفاق باعث فساد شاکله انسان می‌شود. ازسوی دیگر، همین شاکله که برای انسان بر اثر رفتارهای اختیاری او شکل می‌گیرد، در انتخاب‌های بعدی او تأثیرگذار است. شاکله انسان در انتخاب کفر یا ایمان و بهره‌گیری از هدایت الهی و دیگر تصمیمات حیاتی مؤثر است.

کلیدواژه‌ها: شاکله، شاکله انسان، سرشت، اختیار، فعل اختیاری، رابطه شاکله و اختیار.

مقدمه

یکی از مباحث مهم انسان‌شناسی بحث اختیار انسان است. این مسئله از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و حتی عموم مردم بوده که آیا انسان در خصوص اعمال خود مختار است یا اینکه رفتارهای او جبری است. ظاهر آیات قرآن در خصوص اعمال انسان به دو صورت است: برخی از آیات انسان را در زمینه انجام اعمال خود مختار می‌دانند؛ درحالی‌که از ظاهر برخی دیگر از آیات، نوعی جبر در رفتارهای انسان برداشت می‌شود. برای مثال، آیه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ» (اسراء: ۸۴) اعمال و رفتارهای انسان را بر اساس شاکله و شخصیت وی می‌داند. برخی از مفسران اسلامی چنین آیاتی را دلیل بر جبر و عدم اختیار انسان در خصوص اعمالش می‌دانند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۳۹۱). این پژوهش با استفاده از روش تفسیر موضوعی به تبیین رابطه اختیار انسان و شاکله او از منظر قرآن کریم می‌پردازد. با توجه به اینکه رابطه میان اختیار و شاکله رابطه‌ای دوسویه است، این مسئله به دو بعد اصلی تقسیم می‌شود: ۱. تأثیر اختیار بر شاکله؛ ۲. تأثیر شاکله بر اختیار.

در خصوص این موضوع، پژوهش‌های مختلفی وجود دارد که مباحث قابل توجهی را مطرح کرده‌اند؛ به‌ویژه تفاسیر آیات مرتبط با این مسئله، که به‌نوعی پیشینه عام برای این بحث به‌شمار می‌روند. برخی پژوهش‌ها نیز به‌طور خاص به این موضوع پرداخته‌اند که در ادامه بررسی می‌شوند:

۱. مقاله «شاکله و رابطه آن با اختیار از منظر علامه طباطبائی»، نوشته حسین رفیعی و خدیجه حبیب‌نژاد (۱۳۹۵). این مقاله در حدود سه صفحه به رابطه جبر و اختیار با شاکله انسان از نظر علامه طباطبائی پرداخته و به آیاتی نیز در این زمینه استناد کرده است؛ باین حال این مقاله بیشتر به مباحث مقدماتی پرداخته و به‌صورت بسیار مختصر به رابطه شاکله و اختیار اشاره کرده است. ازسوی دیگر، رویکرد این مقاله تنها از منظر علامه طباطبائی است؛ درحالی‌که پژوهش ما موضوع را از منظر قرآن کریم بررسی می‌کند.

۲. مقاله «مبانی رفتار انسان از دیدگاه اسلام»، نوشته عبدالله جاسبی و محسن محمدنوربخش لنگرودی (۱۳۷۶). این مقاله به بررسی مبانی رفتار انسان از دیدگاه اسلام پرداخته است و شاکله را یکی از مهم‌ترین مبانی رفتار انسان معرفی می‌کند و به تبیین چستی شاکله می‌پردازد. همچنین یکی دیگر از مبانی رفتار انسان را اختیار معرفی می‌کند که بر خلق‌و‌خوی انسان تأثیر می‌گذارد. این مقاله، علاوه بر اینکه به‌اختصار درباره این مسئله سخن گفته، به‌طور مستقیم به رابطه شاکله و اختیار نپرداخته و همچنین مبانی رفتار انسان را از دیدگاه اسلام به‌طور کلی بررسی کرده است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر تنها از دیدگاه قرآن مسئله را بررسی می‌کند.

با توجه به اهمیت فراوان اختیار و شاکله در مبحث انسان‌شناسی و تأثیر این دو بر زندگی انسان و سعادت دنیوی و اخروی او، درک رابطه این دو اهمیت ویژه‌ای دارد. بررسی پیشینه‌ها نشان می‌دهد که در آثار گذشته، پژوهشی که به‌شیوه تفسیر موضوعی رابطه اختیار و شاکله را به‌طور ویژه بررسی کند، وجود ندارد. بنابراین پژوهش در این زمینه از دیدگاه قرآن کریم ضروری به‌نظر می‌رسد.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. اختیار

«اختیار» مصدر ثلاثی مزید باب افتعال از ماده «خیر» است. برای واژه «خیر» معانی مختلفی بیان شده است که از آن جمله می‌توان به خوبی (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۶ ص ۳۷۷)، میل پیدا کردن و آنچه مورد رغبت واقع می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۳۲) و مال و فراوانی (فیروزآبادی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۸۱) اشاره کرد. هنگامی که این ماده به باب افتعال می‌رود، به معنای برگزیدن و انتخاب کردن است (مصطفوی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۱۵۹).

«اختیار» در اصطلاح کاربردهای متعددی دارد:

۱. اختیار در مقابل اضطرار: «اضطرار» یعنی شرایطی خاص و استثنایی که شخص مجبور به انجام کاری می‌شود؛ مانند خوردن گوشت مردار هنگام به خطر افتادن جان.
۲. اختیار در مقابل اکراه: «اکراه» یعنی انجام کاری تحت تهدید یا فشار از سوی دیگران.
۳. اختیار به معنای «قصد و گزینش»: یعنی سنجش و انتخاب انجام کاری از میان گزینه‌های مختلف.
۴. اختیار در مقابل «جبر»: یعنی انجام کار با شوق و رغبت و بدون فشار و اجبار از سوی عامل بیرونی (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۳-۱۰۵).

در این پژوهش، کاربرد سوم مدنظر است. بنابراین مراد از «اختیار» در اینجا این است که انسان با سنجش و بررسی، یکی از گزینه‌های متعدد را انتخاب کند و آن را به اراده خود انجام دهد.

۱-۲. شاکله

«شاکله» از ریشه «ش کل» گرفته شده است. «شکل» به معنای علامت‌گذاری و مشخص کردن چیزی است؛ لذا «شکلتُ الکتاب» یعنی آن را با نشان‌ها و حرکات اعراب مشخص کردم و «شکلت الدابة» به معنای بستن حیوان است و به طنابی که با آن پای حیوان بسته می‌شود، «شکال» می‌گویند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۳۵۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۶۲). اکثر اهل لغت «شاکله» را به معنای طریق و جهت گرفته‌اند (ابن‌درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۸۷۷؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۱۵؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۶ ص ۶۸۶).

مرحوم طبرسی نیز در مجمع‌البیان «شاکله» را به طریق و مذهب معنا می‌کند و می‌گوید: وقتی می‌گویند: «هذا طریق ذو شواکل»؛ یعنی شاهراهی که هر گروهی از آن، راه دیگری برای خود جدا کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۶۷۲). علامه طباطبائی می‌گوید: «وجه تسمیة طریق و مذهب به شاکله این است که گویا رهروان طریق و پیروان آن مذهب، خود را ملزم می‌دانند که از آن راه منحرف نشوند» (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۱۸۹).

راغب اصفهانی در مفردات، واژه «شاکله» را به معنای «سجیه» دانسته است؛ یعنی ویژگی ثابتی که انسان را به‌نوعی رفتار خاص مقید می‌سازد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۶۲). بر همین اساس، علامه طباطبائی نیز «شاکله» را معادل «سجیه» دانسته و توضیح می‌دهد که این نام‌گذاری از آن‌روست که شاکله انسان را وادار می‌کند تا رفتاری متناسب با آن اختیار کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۱۹۰).

با توجه به معنای لغوی و تبیین علامه طباطبائی از این واژه در معنای اصطلاحی می توان گفت: شاکله شخصیت اکتسابی انسان و به تعبیری سرشت ثانوی اوست که پس از متولد شدن و در طول زندگی برای انسان شکل می گیرد.

۲. تأثیر اختیار انسان بر شاکله او

بعد اول مسئله تحقیق پیش رو، تأثیر اختیار انسان در شکل گیری شاکله اوست. از آنجاکه شاکله به عنوان فطرت ثانویه انسان بر اثر اعمال و رفتارهای او و برخی عوامل دیگر شکل می گیرد و از ابتدا وجود نداشته، تأثیر اختیار بر شاکله، از نظر رتبی مقدم بر تأثیر شاکله بر اختیار است. بنابراین در این تحقیق ابتدا به تأثیر اختیار بر شاکله پرداخته می شود؛ سپس تأثیر شاکله بر اختیار بر اساس آیات قرآن مورد بررسی قرار می گیرد.

بر اساس آیات قرآن کریم، رفتارهایی که انسان با اختیار خود انجام می دهد، در شکل گیری شخصیت او اثر می گذارد و با تکرار رفتارهای اختیاری، کم کم شاکله ای برای انسان شکل می گیرد که در هنگام انتخاب های بعدی، انسان به سمت یک انتخاب خاص گرایش می یابد. این نکته ای است که در آیه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرِکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴) و آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ بَنَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...» (اعراف: ۵۸) بیان شده است.

بر اساس آیات قرآن، گاهی اعمال و رفتارهای انسان به واسطه حسن اختیار باعث شکل گیری شاکله ای صالح و مؤمنانه برای او می شود و گاهی بر اثر سوء اختیار، شاکله ای فاسد و منافقانه یا کافرانه برای او شکل می گیرد؛ بنابراین آیات در دو دسته بررسی می شوند: آیات دال بر تأثیر اختیار در شکل گیری شاکله صالح و آیات دال بر تأثیر اختیار در شکل گیری شاکله فاسد.

۲-۱. تأثیر اختیار در شکل گیری شاکله صالح

اعمال نیک و صالح در شکل گیری شاکله صالح در وجود انسان تأثیر گذارند؛ یعنی اگر انسان بر انجام اعمال نیک مداومت کند و همواره مراقب باشد که اعمالش بر اساس تقوا باشد، در او ملکه ای شکل می گیرد که او را به سوی خوبی ها و انجام اعمال صالح بیشتر راهنمایی می کند.

در قرآن کریم آیاتی وجود دارند که بر شکل گیری شاکله مؤمنانه از طریق اعمال اختیاری انسان تأکید دارند. از آنجاکه آیات در این زمینه فراوان است و بیان همه آنها در این مجال نمی گنجد، تنها آیاتی را می آوریم که دلالت روشنی بر مدعای ما دارند و نحوه دلالت آنها را بیان می کنیم. یکی از آیاتی که می توان در دلالت بر مدعای فوق بیان کرد، این آیات است: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (لیل: ۷-۵)؛ آن کس که برای رضای خدا از مال خود بخشید و تقوا پیشه کرد و نیکوترین وعده خدا را راست شمرد، به زودی او را (در اثر کارهای شایسته ای که انجام می دهد)، برای ورود به بهشت آماده خواهیم کرد.

در این آیات، «تیسیر» به معنای فراهم کردن و آماده سازی (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۳۰۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۶۲) و «یسری» به معنای خصلتی است که در آن آسانی باشد و دشواری در آن وجود نداشته باشد. علامه طباطبائی در تفسیر/المیزان می فرماید: توصیف «تیسیر» در این آیه به «یسری» (آسانی) نوعی مجاز گوینی است و منظور آن است که خدای متعال توفیق انجام اعمال صالح را به او می دهد؛ به طوری که انجام چنین اعمالی

برای او آسان می‌شود. تفسیر دیگری نیز از آیه وجود دارد که طبق آن، منظور از آیه این است که او را آمادهٔ حیاتی سعید نزد پروردگارش در بهشت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۲۰، ص ۳۰۳). نتیجهٔ آیات این است که هرکس مؤمن به خدا، رسول خدا و روز جزا باشد و مال خود را برای خدا و تحصیل ثواب او انفاق کند، خداوند ثوابی را که به زبان رسولش وعده داده است، به او می‌دهد.

بخشش برای رضای خدا، پیشه کردن تقوای الهی و تصدیق وعده‌های خدای متعال، که در این آیه ذکر شده‌اند، همه از اعمالی هستند که انسان با اختیار خود انجام می‌دهد و این اعمال، تنها در این صورت ارزش پیدا می‌کنند. در این آیات، خدای متعال می‌فرماید: در اثر انجام این اعمال اختیاری، انجام اعمال صالح برای انسان آسان می‌شود و هیچ‌گونه سنگینی و دشواری برای او در این زمینه نخواهد بود. حرف «فاء» بر این تأثیر دلالت دارد. این تأثیر به این صورت است که در اثر انجام این اعمال، برای او شاکله‌ای شکل می‌گیرد که در نتیجهٔ آن، او به انجام اعمال صالح علاقه‌مند خواهد شد و طاعت و بندگی خدای متعال برای او شیرین می‌شود و این‌گونه اعمال مایهٔ تکلف و سختی او نخواهند بود. این همان مفهومی است که از آیهٔ «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام: ۱۲۵) برداشت می‌شود؛ یعنی کسی که خدای متعال اراده کرده است که او را هدایت فرماید، سینه‌اش را برای قبول اسلام وسعت می‌دهد. وسعت دادن سینه، در واقع به این صورت است که سینه‌اش را برای تسلیم در برابر اعتقادات صحیح و عمل صالح وسعت می‌دهد؛ به‌طوری‌که هیچ مطلب حق و صحیحی به او پیشنهاد نمی‌شود، مگر آنکه آن را می‌پذیرد؛ و این نیست، مگر به سبب آنکه چشم بصیرتش نوری دارد که همیشه به اعتقاد صحیح و عمل صحیح می‌تابد؛ به خلاف آن کسی که چشم دلش کور شده است و حق را از باطل و راست را از دروغ تشخیص نمی‌دهد.

آیه دیگری که به این مطلب دلالت دارد، این آیه است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يَفْعَلُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۲-۴). ایمان یک عمل جوانحی اختیاری است که از انسان سر می‌زند. این عمل اختیاری در وجود انسان تأثیراتی می‌گذارد؛ از جمله اینکه وقتی نام و یاد خدا نزد او گفته می‌شود، قلبش بر اثر ترس و خشیت از خدای متعال می‌لرزد و هنگامی که آیات الهی بر او تلاوت می‌شود، ایمان او افزایش می‌یابد. وصف «المؤمنون» که در این آیه آمده، به‌نحوی حکم را بر آن تعلیق کرده و به‌اصطلاح وصف مشعر به علیت است؛ یعنی وصف ایمان، در وجود این افراد تأثیر می‌گذارد و آن تأثیر این است که وقتی نزد آنان یاد خدا می‌شود، قلوبشان می‌لرزد و هنگامی که آیات قرآن بر آنان تلاوت می‌شود، بر ایمان آنان می‌افزاید.

عکس این نیز در خصوص برخی افراد صدق می‌کند. قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخُذَتْ أَسْمَارُتْ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (زمر: ۴۵)؛ یعنی این افراد، برخلاف مؤمنان که هنگام بردن نام و یاد خدا قلوبشان می‌لرزد، وقتی نزد آنان از خداوند متعال به یگانگی یاد می‌شود، قلوبشان دچار اشمئزاز و انزجار می‌شود و هنگامی که آیات قرآن بر آنان خوانده می‌شود، نتیجه‌ای جز خسران و گمراهی بیشتر برای آنان ندارد: «...وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲).

نام و یاد خدا در هر دو مورد یکی است؛ ولی در یک گروه باعث ترس و لرزش قلوب می‌شود و در گروه دیگر باعث اشمئزاز و انزجار. تلاوت قرآن نیز یکی بیشتر نیست؛ ولی در یک گروه باعث ازدیاد ایمان می‌شود و در گروهی دیگر باعث ضلالت و گمراهی بیشتر. بنابراین مشخص می‌شود که در این دو گروه، زمینه متفاوت است و آن زمینه، شخصیت و شاکله انسانی است. در یک گروه، چون شاکله ایمانی شکل گرفته است، باعث ازدیاد ایمان می‌شود و در گروه دیگر، چون شاکله کفر شکل گرفته است، باعث ازدیاد ضلالت و گمراهی می‌شود.

۲-۲. تأثیر اختیار در شکل‌گیری شاکله فاسد

دسته‌ای دیگر از آیات مرتبط با شاکله و شخصیت انسان، آیاتی هستند که بر شکل‌گیری شاکله ناسالم و فاسد بر اثر سوء اختیار انسان دلالت دارند.

۲-۲-۱. تأثیر سوء گناه بر شاکله

یکی از موضوعاتی که در آیات قرآن کریم مورد توجه بوده و درباره آن همواره تذکر داده شده، آثار سوء گناهان یا رفتارهای اختیاری نارواست که در امور گوناگون زندگی آدمی بروز و ظهور دارد. از مهم‌ترین این امور، فاسد شدن شاکله شخص مرتکب است که قرآن در این زمینه زنگ هشدار را به صدا درآورده است و می‌فرماید: «وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء: ۱۱۱)؛ یعنی آثار و تبعات گناه گریبان شخص گناهکار را می‌گیرد؛ اما اینکه این آثار چیست و تبعات آن کدام است، در آیه نیامده و به‌صورت مطلق بیان شده است. آیه بیان می‌کند که ضرر کسب گناه متوجه شخصی است که به آن تن داده و یکی از مصادیق بارز ضرر بر خویش، تباه کردن شاکله است که خود منشأ عواقب خطرناک‌تر، مانند شکل‌گیری شاکله گناه و در نهایت ورود به جهنم و خلود در آن می‌شود؛ واقعیتی که در آیه ۸۱ سوره بقره این‌گونه بیان شده است: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۸۱).

«کسب» و «اکتساب» به معنای تحصیل کردن و به‌دست آوردن چیزی از روی اراده و اختیار است (مصطفوی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۰، ص ۵۴). بنابراین جمله «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» در آیه فوق به کسانی اشاره دارد که با علم و اختیار مرتکب گناهان می‌شوند و به حدی در منجلاب گناه غوطه‌ورند که راه‌های نجات به روی آنان بسته می‌شود و با گناهان، زندانی برای خود می‌سازند که منافذ آن کاملاً بسته می‌شود.

گناهان کوچک و بزرگ، ابتدا یک «عمل» است؛ سپس تبدیل به «حالت» می‌شود و با ادامه و اصرار، شکل «ملکه» به خود می‌گیرد و وقتی به اوج شدت خود برسد، تمام وجود انسان را به رنگ گناه درمی‌آورد و عین وجود انسان می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۲۴). بنابراین در این آیه تعبیر «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» بیان‌کننده شکل‌گیری شاکله گناه برای شخص گناهکار است که باعث می‌شود انسان احاطه‌شده با گناه دستش از هر راه نجاتی کوتاه شود؛ همانند کسی که خطیئه او را چنان احاطه کرده است که هیچ روزنه‌ی هدایتی برای وی متصور نیست؛ درنتیجه جاودانه در آتش جهنم باقی خواهد ماند؛ چنان‌که از این تعبیر برمی‌آید، چنین کسی بر اثر ارتکاب گناهان

بزرگی نظیر شرک به این حالت گرفتار شده است. این گناهان سبب شده‌اند که در قلبش اثری از ایمان و اخلاق و ملکات فاضله باقی نماند و راه هدایت بر وی بسته شود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۱۶).

آیه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین: ۱۴) نیز به روشنی بر این امر دلالت دارد که اعمال و رفتارهای اختیاری ناشایست بر قلب انسان زنگار می‌نشانند و شاکله او را فاسد می‌کنند؛ به‌طوری که توان درک نور قرآن از آنان سلب می‌شود و از پذیرش آن سر باز می‌زنند؛ اعمالشان چنان دلشان را سیاه کرده که فهم قرآن و مقام و جایگاه والای آن برایشان غیرممکن شده است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۱۷۷) و ظلمت معصیت و گناه به‌نحوی دل‌های آنان را پوشانده که دیگر روزنه‌ای برای ورود نور به آن باقی نمانده است (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۶۳). در روایتی از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده است که فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ فَذَلِكَ الرِّانُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۲۸۴)؛ بنده وقتی گناهی کند، نقطه سیاهی در دل او پدید می‌آید. اگر از گناه دل برکند و بخشش خواست و توبه کرد، دلش صاف می‌شود؛ و اگر گناهی دیگر کرد، نقطه سیاه افزون می‌شود تا دل را فروگیرد؛ و این چیرگی گناه است که خداوند گوید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

روایتی شبیه این روایت از امام باقر ع نیز نقل شده است. ایشان می‌فرمایند:

مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ بَيَضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطِيَ الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۷۳).

بنابراین عدم درک حقیقت توسط کافران به سبب اعمال سوئی است که همچون زنگاری بر دلشان نشسته است و آنان از درک حقیقت وامانده‌اند. از تعبیری که در آیه شریفه آمده است، استفاده می‌شود که عمل سوء انسان زنگاری بر قلب او می‌نشانند که نور و صفای نخستین را، که به حکم فطرت الهی در وجود انسان قرار دارد، می‌پوشاند. به همین دلیل حقیقتی که همچون آفتاب عالم‌تاب می‌درخشد، هرگز در آن بازتابی ندارد و پرتو انوار وحی در آن منعکس نمی‌شود. بدترین اثر گناه و تداوم آن، تاریک کردن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است. گناهان از اعضا و جوارح به سمت قلب سرازیر می‌شوند و قلب را به باتلاق متعفن و گندیده‌ای مبدل می‌سازند. اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی‌دهد و مرتکب اشتباهات عجیبی می‌شود که همه را حیران می‌کند. وی با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می‌زند و سرمایه خوشبختی خود را به باد فنا می‌دهد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۶، ص ۲۶۶).

مصادیق تأثیر اختیار بر شاکله

خدای سبحان در سورة آل عمران، پس از بیان ماجرای لغزش برخی از مسلمانان در جنگ احد، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (آل عمران: ۱۵۵).

بر اساس این آیه، لغزش‌هایی که در نتیجه وسوسه‌های شیطانی برای انسان رخ می‌دهد و او را به گناه می‌کشاند، برخاسته از زمینه‌های روانی نامناسبی است که در اثر گناهان پیشین در وجود او پدید آمده و راه را برای گناهان بعدی هموار ساخته است؛ و گرنه وسوسه‌های شیطانی در دل‌های پاک، که آثار گناهان گذشته در آنها وجود ندارد، تأثیری نخواهد گذاشت (رک: فضل‌الله، ج ۶، ص ۳۲۷).

از همین رو می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (آل عمران: ۱۵۵).

یکی از روشن‌ترین مصادیق تأثیر اختیار بر شاکله و شخصیت انسان، «بلعم باعورا» است که قرآن درباره او می‌فرماید: «او از کسانی بود که آیات الهی به او اعطا شده بود؛ ولی بر اثر اعمال سوء و تبعیت از شیطان، آیات از او گرفته شد و شخصیت او تغییر یافت»:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَه يَلْهَثْ ذَلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (اعراف: ۱۷۵-۱۷۶).

این آیه بیان می‌کند که او نخست در صف مؤمنان قرار داشت و حامل آیات و علوم الهی شده بود؛ سپس از این مسیر گام بیرون نهاد. به همین دلیل شیطان به وسوسه او پرداخت و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شد. تعبیر «انسلیخ» که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنای از پوست بیرون آمدن است، نشان می‌دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان او را احاطه کرده بود، که همچون پوست تن او شده بود؛ اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا» استفاده می‌شود که اگر خداوند متعال می‌خواست، او را در مسیر حق نگه می‌داشت؛ ولی مسلم است که نگه‌داری اجباری افراد در مسیر حق، با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود؛ از این رو بلافاصله می‌افزاید: «ما او را به اختیارش واگذاشتیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بییماید، به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوا و هوس، مراحل سقوط را طی کرد» (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۳؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۳۳۳).

۲-۲-۲. تأثیر سوء کفر بر شاکله

بر اساس آموزه‌های قرآنی، یکی از رفتارهای اختیاری مؤثر در فساد شاکله، کفر است که موجب مهر بر قلب و پرده بر چشم و گوش می‌شود و در نهایت، شخص کافر را گرفتار عذاب الهی می‌کند. از این رو قرآن در مورد افرادی که کفر در دل‌هایشان استقرار یافته، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْزِلَتْ إِلَيْهِمْ آيَاتُ رَبِّهِمْ أَمْ لَمْ تُنْزِلْ بِهِمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره: ۷-۶).

از ظاهر آیات برمی‌آید که مقصود از چنین کفری، کفر مستقر است که بر اثر ریشه دواندن در قلب موجب انکار حق می‌شود؛ چراکه آیه در توصیف این اشخاص بیان می‌کند: انذار یا عدم انذار هیچ تأثیری در این افراد نمی‌گذارد و

اینان را از راه کفر به راه ایمان و هدایت رهنمون نمی‌سازد. در ادامه، خداوند با جمله «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» که جاری مجرای تعلیل است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۵۰)، علت عدم تأثیر انداز در مؤمن شدن این افراد را این گونه بیان می‌کند که خداوند به سبب کفرشان بر دل آنها مهر زده است. این تعبیر می‌تواند معادلی برای تعبیر شاکله قلمداد شود که از طرف خداوند، در نتیجه کردار خودشان بر قلوب آنها اعمال شده است. این افراد در حقیقت، میان دو کفر از سوی خود و خداوند محصور شده‌اند و راه هدایت برای چنین افرادی بسته است: یک مرتبه از کفر از ناحیه خود این افراد است که سبب می‌شود زیر بار حق نروند؛ و عبارت «عَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» بر این مطلب دلالت دارد؛ و مرتبه دیگر که شدیدتر و حاصل همان کفر اول است، از سوی خداوند برای مجازات بر دل‌هایشان افکنده شده است و عبارت «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» بر آن دلالت دارد. این دو کفر، همانند حجابی عمل می‌کنند و مانع از هدایت این افراد می‌شوند و در نهایت موجبات گرفتاری به عذاب دردناک الهی را برای چنین اشخاصی که با انتخاب کفر، شاکله خویش را فاسد کرده‌اند، فراهم می‌آورد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۵۳).

آیه دیگری نیز با تعبیر «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»، که در توصیف حالات کافران است، به تغییر شاکله این افراد در اثر کفر اشاره می‌فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْآذَىٰ يَبْعُثُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (بقره: ۱۷۱). در این آیه دو تشبیه به کار رفته است: تشبیه دعوت‌کننده به ایمان، یعنی پیامبر ﷺ به چوپان؛ و تشبیه دعوت‌شدگان، یعنی کفار، به چهارپایان، که به سبب ایجاز در آیه، حذف صورت گرفته است و در اولی، تنها به ذکر دعوت‌کننده و در دومی به ذکر دعوت‌شده بسنده شده است. مطابق این بیان باید گفت: مثل کسانی که کافر شدند، همانند چهارپایانی است که از جانب پیامبر ﷺ به ایمان دعوت شده‌اند و پیامبر ﷺ همانند چوپانی است که این چهارپایان را مورد ندا قرار می‌دهد. همان‌طور که چهارپایان تنها فریاد چوپان را می‌شنوند، اما از محتوای آن فهمی ندارند، کفار هم تنها صوت پیامبر ﷺ را می‌شنوند، اما از محتوای سخنان ایشان درکی ندارند؛ چراکه آنان از پذیرش قول او اعراض کرده و به منزله بی‌عقلان شده‌اند. تعبیر «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» برای توییح و سرزنش کفار است که کر از شنیدن و لال از بیان و کور از دیدن حق و هدایت‌اند و به منزله بی‌عقلان‌اند؛ چون از نعمت عقل استفاده نمی‌کنند. این عبارت بر تغییر شاکله و فساد آن دلالت دارد که کارایی خود را بر اثر کفر از دست داده است و قابل هدایت نیست.

واژه «أَكَنَ» از جمله مواردی است که می‌تواند بر شاکله تطبیق داده شود. این واژه یکی از کلماتی است که کفار در توجیه هدایت‌ناپذیری خود به کار برده‌اند؛ آنجا که در برابر دعوت پیامبر ﷺ به توحید بیان می‌کنند: «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» (فصلت: ۵۳). «أَكَنَ» جمع «کَنان» به معنای پوشش و ستر است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۰۲). کفار زبان به اعتراف می‌گشایند که در اثر کفر، قلوب ما دارای پوششی شده است که مانع نفوذ دعوت شما می‌شود و در گوشمان سنگینی‌ای وجود دارد که مانع شنیدن این دعوت می‌شود و در کل، میان ما و شما مانعی قرار گرفته است که این دعوت‌ها به جایی نمی‌رسد. بنابراین «أَكَنَ»، «وقر» و «حجاب»،

هر سه در این آیه می‌توانند به تعبیر شاکله تعبیر شوند که بر اثر کفر کفر در کفار به وجود آمده است. خداوند در آیات دیگر نیز با تعابیری مشابه همین آیه، جعل این پوشش در قلوب و سنگینی گوش کفار را به خود نسبت می‌دهد که به‌طور واضح این مطلب را تأیید می‌کند که رفتار ناروای کفر سبب ایجاد شاکله فاسد در کفار می‌شود؛ چراکه خداوند بی‌حکمت فعلی را انجام نمی‌دهد و اگر این کار را انجام داده، نتیجه کفر خودشان بوده است.

قرآن درباره کفار می‌فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (زمر: ۴۵)؛ یعنی این افراد، برخلاف مؤمنان که هنگام بردن نام و یاد خدا قلوبشان می‌لرزد، وقتی نزد آنان از خداوند متعال به یگانگی یاد می‌شود، قلوبشان مشمئز و متنفّر می‌شود و هنگامی که آیات قرآن بر آنان خوانده می‌شود، نتیجه‌ای جز خسران و گمراهی بیشتر برای آنان ندارد: «...وَلَا يَرْجِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲). نام و یاد خدا در هر دو مورد یکی است؛ ولی در یک گروه باعث ترس و لرزش قلوب می‌شود و در گروه دیگر باعث اشمئزاز و تنفر. تلاوت قرآن نیز یکی بیشتر نیست؛ ولی در یک گروه باعث ازدیاد ایمان می‌شود و در گروهی دیگر باعث ضلالت و گمراهی بیشتر. بنابراین مشخص می‌شود که در این دو گروه، زمینه متفاوت است و آن زمینه، شخصیت و شاکله انسانی است. در یک گروه، چون شاکله ایمانی شکل گرفته است، باعث ازدیاد ایمان می‌شود و در گروه دیگر، چون شاکله کفر شکل گرفته است، باعث ازدیاد ضلالت و گمراهی می‌شود. قرآن در جایی دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرَتْ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَى أَعْيُنِهِمْ نُفُورًا» (اسراء: ۴۶) (آیات دیگر در این زمینه: کهف: ۵۷؛ غافر: ۳۵؛ جاثیه: ۲۳).

هنگامی که رسول خدا ﷺ قرآن می‌خوانند، گویی افراد بی‌ایمان اصلاً آیات قرآن را نمی‌شنوند؛ زیرا بین آنان و رسول خدا ﷺ حجابی قرار دارد و پوشش‌هایی بر قلوبشان قرار داده شده است و در گوش‌هایشان سنگینی وجود داد تا حقیقت را درک نکنند و آن حجاب همان اعمال ناشایست، کینه‌ها، حسادت‌ها و بغض و عداوت‌هایی است که از آنان سر زده و به‌صورت شخصیت و ملکه برای ایشان درآمده است و دیگر به آنان اجازه شنیدن سخن حق را نمی‌دهد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۳۳۳). در واقع، این حجاب شاکله ناصالحی است که برای آنان شکل گرفته است؛ به‌نحوی که وقتی نام خداوند متعال در قرآن ذکر می‌شود، بر اثر شدت نفرت پشت می‌کنند.

۳-۲. تأثیر سوء نفاق بر شاکله

«نفاق» نیز از آن دسته رفتارهای اختیاری انسان است که شاکله خوب را از بین می‌برد و شاکله بد را شکل می‌دهد و روزه‌های نور را در وجود انسان می‌بندد و قوای فهم و درک انسان را از کار می‌اندازد. در قرآن کریم آمده است: «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (توبه: ۸۷). خداوند متعال در این آیه شریفه می‌فرماید: منافقان بر اثر نفاق و عمل منافقانه به مرحله‌ای رسیده‌اند که بر قلب‌هایشان مهر زده شده و قدرت تفکر و ادراک از آنان گرفته شده است؛ از همین رو چیزی نمی‌فهمند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۳۶۰).

یکی از تعابیر قابل توجه قرآن درباره منافقان، تعبیر «رکس» در این آیه است: «فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَنٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء: ۸۸). «رکس» به معنای

وارونه شدن است. *المحیط فی اللغه* معنای رکس را این گونه بیان می‌کند: «الرَّكْسُ: قَلْبُ الشَّيْءِ عَلَى رَأْسِهِ وَرَدُّ أَوَّلِهِ عَلَى آخِرِهِ» (صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۱۸۳). «رکس» یعنی وارونه کردن یک چیز و قرار دادن آن بر روی سر. انسان وارونه یعنی کسی که شخصیتش برعکس می‌فهمد و برعکس هم عمل می‌کند. حال در این آیه، خداوند متعال در خصوص منافقان می‌فرماید که شخصیت آنان را به سبب اعمالی که انجام داده‌اند، وارونه کرده است؛ به نحوی که دیگر پذیرای هدایت الهی نیستند؛ زیرا کسی که خدا شخصیت او را بر اثر اعمالش وارونه و او را از مسیر هدایت دور کرده است، دیگر توان بازگشت به مسیر هدایت را ندارد و راه نجاتی برای او یافت نمی‌شود. خداوند در آیه‌ای دیگر تأکید می‌فرماید که این گونه افراد اگر آیات الهی را مشاهده کنند، به آن ایمان نمی‌آورند و اگر مسیر هدایت را ببینند، از آن تبعیت نمی‌کنند؛ درحالی که مسیر ضلالت و گمراهی را به راحتی می‌پذیرند و از آن تبعیت می‌کنند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۴۶). یکی دیگر از تعبیری که در قرآن به کار رفته است و می‌توان از آن فساد شاکله را استفاده کرد، تعبیر «ارتیاب قلوب» است. این تعبیر در برخی از آیات قرآن درباره منافقان به کار رفته است که نشان از فاسد شدن شاکله آنان بر اثر رفتار منافقانه دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ...» (توبه: ۴۵).

ایمان واقعی انسان را به تقوا وامی‌دارد و مؤمن به سبب چنین ایمانی بصیرت می‌یابد؛ ولی منافق به دلیل عدم ایمان، شخصیتی دارد که نمی‌تواند تصمیم بگیرد و دائماً در شک و تردید به سر می‌برد؛ به همین دلیل در این شک و تردید، گاهی قدم به پیش می‌گذارد و گاهی بازمی‌گردد و پیوسته در حیرت و سرگردانی به سر می‌برد و از همین رو منتظر پیدا کردن بهانه و کسب اجازه از پیامبر است (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) (رک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۲۸۹).

۳. تأثیر شاکله انسان بر اختیار او

بسیار پیش آمده است که انسان‌ها از وضعیت خود شکایت می‌کنند و می‌گویند که تصمیم می‌گیرند کار خیری انجام دهند، ولی از تحقق آن ناتوان‌اند؛ بر ترک کار ناشایستی تصمیم می‌گیرند، ولی بدتر از آن را انجام می‌دهند. به نوعی می‌گویند که اختیار عمل از دست آنان خارج است و گویا رفتارهایشان به صورت غیراختیاری از آنان سر می‌زند یا به تعبیری، «از کوزه همان برون تراود که در اوست». نمود دیگر این بحث، تفاوت معنادار میان افراد مختلف در موضوع مواجهه با گناه است؛ به نحوی که برخی از انسان‌ها حتی در معرض گناه به فکر انجام آن نیز نمی‌افتند و در مقابل، برخی دیگر، حتی هنگامی که در معرض انجام گناه قرار ندارند، دائم به فکر تحقق بخشیدن به آن هستند.

اعمال انسان همان صفات و ویژگی‌های روحی اوست که مجسم می‌شوند؛ مثلاً صفات روحی انسان متکبر و مغرور، از سرپای گفتار و رفتار او هویداست و صفات روحی انسان متواضع نیز از تمامی حرکات و سکناش پیداست و به قول معروف، «ظاهر» عنوان «باطن» و «صورت» دلیل بر «معنا» است. آیات قرآن نیز این معنا را تصدیق می‌فرمایند.

یکی از آیاتی که به روشنی بر تأثیر شاکله در اختیار انسان دلالت دارد، آیه معروف به «آیه شاکله» است که خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴). آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او می‌داند؛ به این معنا که عمل هرچه باشد، متناسب با شاکله است. مطابق این آیه، هر انسانی در هنگام رفتار و انتخاب مسیر و راه، بر اساس شاکله خود مسیرش را انتخاب می‌کند؛ مثلاً انسانی که شاکله سالمی دارد، در هنگام مواجهه با دعوت انبیا و اولیای الهی به آسانی دعوت آنان را می‌پذیرد و مسیر حق را انتخاب می‌کند؛ ولی افرادی که بر اثر گناه شاکله خود را تباه کرده‌اند، به‌سادگی به دعوت الهی تن نمی‌دهند و آن را نمی‌پذیرند.

علامه طباطبائی^۱ ذیل آیه فوق می‌گوید:

گویی که خدای تعالی بعد از آنکه فرمود مؤمنان از کلام او شفا و رحمت استفاده نموده و ظالمین از آن محروم‌اند، و بلکه استفاده‌شان از قرآن بیشتر شدن خسران ایشان است، کسی اعتراض کرده است که چرا باید میان بندگانیش فرق بگذارد. اعتراض دیگر اینکه اگر این تفاوت را قائل نمی‌شد و قرآن را بر هر دو فرقه شفا و رحمت قرار می‌داد، غرض رسالت بهتر حاصل می‌شد و به حال دعوت نافع‌تر بود و چرا چنین تفاوتی قائل شد. لذا در آیه مورد بحث، رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که ایشان را پاسخ دهد. به وی می‌فرماید تا به ایشان بگوید: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ»؛ یعنی ما تفاوت قائل نشده‌ایم. این خود مردم‌اند که اعمال‌شان بر طبق شاکله و فعالیت‌های موجودشان صادر می‌شود. آن کس که دارای شاکله معتدل است، راه یافتنش به‌سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دین، قدری آسان‌تر است؛ و آن کس که شاکله ظالم و سرکشی دارد، او هم می‌تواند به‌سوی کلمه حق و دین راه یابد؛ اما برای او قدری دشوارتر است و بیشتر به آن راه نمی‌آید و در نتیجه، از شنیدن دعوت دین حق، جز خسران عایدش نمی‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۱۹۳).

چند آیه پیش از آیه یادشده، خداوند متعال به بیان واکنش افراد در مواجهه با آیات قرآن می‌پردازد. از سیاق این آیات می‌توان دریافت که نوع برخورد افراد با قرآن کریم و آیات الهی، برخاسته از شاکله و ویژگی‌های درونی آنهاست. خداوند می‌فرماید: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَرْبِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء: ۸۲). همین قرآن که باعث هدایت مؤمنان و رحمت برای آنان است، برای ظالمان هیچ بهره‌ای جز خسران ندارد؛ زیرا مؤمنان نفسی اصلاح‌طلب و شاکله‌ای صالح دارند؛ ولی ظالمان نفسی افسادطلب و شاکله‌ای فاسد دارند؛ لذا مؤمنان با بهره‌گیری از آیات روح‌بخش قرآن کریم هدایت می‌شوند؛ ولی ظالمان با هر آیه‌ای از آیات قرآن بر خسرانشان افزوده می‌شود.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

قرآن کتاب هدایت است و آیات روح‌بخش آن به زندگی انسان‌ها حیاتی تازه می‌بخشد و آنان را به سمت نور و روشنایی هدایت می‌کند؛ اما برای اینکه انسان بتواند از آیات قرآن بهره برد و با آن هدایت یابد، باید دارای شاکله‌ای صالح باشد؛ وگرنه کسی که شاکله صالحی نداشته باشد، توان بهره‌گیری از هدایت قرآن را نخواهد داشت؛ زیرا قرآن خود را هدایتگر متقین معرفی می‌کند: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲). پس تنها کسانی می‌توانند از قرآن بهره ببرند که ملکه تقوا در آنان شکل گرفته باشد.

قرآن کریم در سوره نوح از قول حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید که ایشان پس از مدت طولانی دعوت قوم خود و انداز آنان فرمود: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶)؛ یعنی هرچه در این مدت طولانی تلاش کردم، برای آنان فایده‌ای نداشت و دعوت و تلاش‌های من جز گریز بر آنان نیفزود. آنان به فکر اصلاح خود نبودند؛ زیرا شاکله‌شان با جهل و ظلمت شکل گرفته بود. دشمنان حق به‌جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره‌گی‌ها را بزایند، بر جهل و شقاوت خود می‌افزایند. این به دلیل آن است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده است؛ لذا هر جا نور حق را می‌بینند، به ستیز با آن برمی‌خیزند و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آنها تقویت می‌کند.

یک غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم، از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت یا جهاد در راه حق می‌گیرد؛ ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم، از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند. تفاوت در غذا نیست؛ تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرهاست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۲۳۸).

آیه دیگری که بر تأثیر شاکله بر رفتار انسان دلالت دارد، آیه ۵۸ سوره اعراف است:

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (اعراف: ۵۸)؛ سرزمین [شیرین و] پاکیزه، گیاهان [پربرکت و مفید و سودمند] خود را به‌اذن پروردگارش بیرون می‌فرستد؛ اما زمین‌های شوره‌زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم‌ارزش نمی‌رویند. این گونه، آیات را برای کسانی که شکرگزارند [و از آن استفاده می‌کنند و راه هدایت را می‌پویند]، بیان می‌کنیم.

این آیه بیان می‌کند که زمین‌ها بر دو گونه‌اند: زمین پاک و آماده، که با نزول باران، به امر خداوند گیاهان گوناگون در آن می‌رویند؛ و زمین پلید، که حتی اگر باران هم بر آن بیارد، جز اندکی علف هرز چیزی در آن نمی‌روید. باران رحمت خدا بر همه‌جا می‌بارد؛ ولی زمین‌های آماده از آن بهره‌برداری می‌کنند و گل‌ها و گیاهان و درختان میوه در آن می‌رویند و زمین‌های بی‌استعداد از آن استفاده نمی‌کنند و رشد و نموی در آن صورت نمی‌گیرد.

این آیه مثال عامی برای این معناست که عقاید، اعمال حسنه و آثار ارزنده، از گوهر پاک سرچشمه می‌گیرند و منشأ نیات، اعمال سیئه و آثار پلید، شاکله ناپاک است (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۱۶۱).

گوهر پاک نباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

می‌توان گفت که این سخن، مثلی برای مؤمنان و کافران است. مؤمنان که آمادگی دریافت پیام الهی را دارند، به‌وسیله قرآن رشد می‌کنند و شکوفا می‌شوند؛ ولی کافران در اثر دوری از خدا و عناد با حق و گناه و معصیت، آن آمادگی را ندارند و نمی‌توانند از هدایت‌های قرآن بهره‌گیرند و آن را در خود جای دهند و رشد کنند. زمین دل کافران در اثر اعمال خودشان به شوره‌زار بی‌خس و خاشاک تبدیل شده است. البته آنها نیز می‌توانند با پرهیز از عناد و لجاجت، تغییر کلی در وجود خود پدید آورند و دل خود را آماده دریافت هدایت‌های الهی کنند؛ همان گونه که زمین‌های بی‌استعداد را هم با تغییر اساسی و افزودن مواد لازم می‌توان زیر کشت برد (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۱۲).

باید توجه داشت که تأثیر شاکله در اختیار و عمل اختیاری انسان، از حد اقتضا تجاوز نمی‌کند؛ به این معنا که خلق و خوی هرکسی هیچ‌گاه او را به انجام کارهای مناسب با خود مجبور نمی‌کند و اثرش به آن حد نیست که ترک آن کارها را محال سازد.

۱-۳. تأثیر شاکله بر انتخاب ایمان یا کفر

یکی از مهم‌ترین تأثیرات شاکله بر اختیار انسان، تأثیر آن در انتخاب ایمان یا عدم ایمان است. انسان‌هایی که شاکله‌ای صحیح و الهی دارند، با آمادگی بیشتری دعوت‌های الهی را می‌پذیرند و به آسانی ایمان می‌آورند. در مقابل، افرادی که شاکله‌شان به گونه‌ای دیگر شکل گرفته باشد، در برابر دعوت به ایمان واکنشی نشان نمی‌دهند و حتی انذارهای پیامبران الهی نیز بر آنها بی‌تأثیر است. آیه ذیل بیانگر آن است که کافران بر اثر استقرار کفر در وجودشان، شاکله‌ای برایشان شکل گرفته که حتی انذارهای رسول خدا ﷺ نیز در آنان اثر نمی‌کند و فرقی برای آنها ندارد که آن حضرت آنان را انذار کند یا انذار نکند؛ زیرا آنان در برابر خدا تسلیم نمی‌شوند و هرگز ایمان نمی‌آورند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره: ۶). این افراد چنان در گمراهی خود سرسخت‌اند که حتی اگر حق برایشان روشن شود، حاضر به پذیرش آن نیستند. دعوت الهی برای آنان به کلی بی‌اثر است؛ بگویی یا نگویی، انذار کنی یا نکنی، بشارت دهی یا ندهی، هیچ اثری ندارد. اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند. این حالت نتیجه شاکله‌ای است که بر اثر رفتارها و انتخاب‌های خودشان، در وجودشان شکل گرفته است (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۸۲)؛ زیرا بر اثر عناد و لجاجی که دارند، قوه تشخیص از آنان گرفته شده و بر قلب و گوششان مهر و جلوی چشمانشان پرده کشیده شده است: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره: ۷). بنابراین انذار یا عدم انذار برای کسانی که کفر در دلشان ریشه کرده و شاکله آنان با کفر شکل گرفته است، هیچ تأثیری ندارد و باعث ایمان آنان نمی‌شود. در نقطه مقابل این افراد، متقین و پرهیزگاران قرار دارند. آنها با تمام حواس و ادراک خود آماده دریافت و پذیرش حق هستند. خداوند در توصیف آنان می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره: ۲-۳).

بدین ترتیب، ابزارهای شناخت (چشم، گوش و قلب) که مؤمنان با آنها حق را می‌پذیرند، در کافران کارایی خود را از دست داده است. آنان با اینکه عقل و چشم و گوش دارند، بهره‌ای از درک و شناخت نمی‌برند؛ زیرا اعمال زشت و عناد ایشان پرده‌ای میان آنها و حقایق کشیده است. طبیعی است که سخن هر شخصی هنگامی در مخاطب اثر می‌کند که مخاطب آمادگی پذیرش آن سخن را داشته باشد.

همچنین قرآن در مورد یهود و بنی اسرائیل می‌فرماید که به علت اعمال ناشایست آنها شاکله‌ای برایشان شکل گرفته که مانع از ایمان آوردن آنان است: «فَمَا نَفْضِهِمْ مِثْقَالَ حَبِّ خَلْتٍ إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (آیة ۱۰۰ سوره اعراف). «فَمَا نَفْضِهِمْ مِثْقَالَ حَبِّ خَلْتٍ إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (آیة ۱۰۰ سوره اعراف).

طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۱۵۵). تعبیر «طبع قلب» می‌تواند بیانگر شکل گرفتن شاکله‌ای خاص برای آنان باشد که مانع از ایمان آنان است. از این رو آنان به راحتی نمی‌توانند به رسول خدا ﷺ ایمان بیاورند قرآن تأکید می‌کند که دل‌های آنان به کلی مهر شده است و هیچ‌گونه حقی در آن نفوذ نمی‌کند؛ ولی عامل آن، کفر خودشان است.

در واقع، وقتی یهودیان می‌گفتند که «دل‌های ما غلف است»، منظورشان این بود که نپذیرفتن دعوت انبیا از سوی آنان، ناشی از سرنوشت الهی و اراده خداوند است و خود در این زمینه اختیاری ندارند؛ اما قرآن کریم این ادعا را رد می‌کند و غلف بودن دل‌هایشان را نتیجه کفر و انکار خود آنان می‌داند. به عبارت دیگر، این خود آنان بودند که با کفر و سرپیچی، شایستگی و آمادگی پذیرش حق را از دست داده‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۵، ص ۱۳۱-۱۳۲).

۲-۱-۳. تأثیر شاکله بر بهره‌گیری و عدم بهره‌گیری از هدایت الهی

یکی از جلوه‌های مهم اختیار انسان، بهره‌مندی یا محرومیت از هدایت الهی است. قرآن کریم بیان می‌کند که شاکله انسان، افزون بر تأثیر بر پذیرش یا رد هدایت، در میزان بهره‌گیری از آن نیز نقش اساسی دارد: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ يُؤْتِكُمْ زَاكَاةً هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ» (توبه: ۱۲۴-۱۲۵). بر اساس این آیات، کسانی که شاکله آنان با ایمان شکل گرفته است، از آیات هدایت‌بخش قرآن استفاده می‌کنند و ایمانی بر ایمانشان افزوده می‌شود. با شنیدن آیات قرآن ایمان‌شان فزونی می‌یابد و شادی و اطمینان قلبی بیشتری پیدا می‌کنند. در مقابل، کسانی که شخصیتشان بر اثر گناه بیمار شده است، نه تنها از آیات هدایت‌بخش قرآن استفاده نمی‌کنند، بلکه همان آیات باعث افزایش انحراف و سخت‌دلی آنان می‌شود.

قرآن کریم به روشنی بیان می‌کند که آیات الهی همچون نور خورشید به صورت یکسان بر همگان می‌تابد؛ اما تفاوت در میزان آمادگی باطنی انسان‌ها موجب تفاوت آنان در بهره‌برداری از این نور می‌شود. همان‌گونه که انسان بینا از نور خورشید بهره‌مند می‌شود و نابینا از آن بی‌نصیب می‌ماند، اهل ایمان نیز از آیات الهی نور می‌گیرند و اهل نفاق و کفر محروم می‌مانند. از دیدگاه قرآن، محرومیت از هدایت نیز مراتبی دارد و هر سطحی از ایمان، بهره‌وری خاصی از آیات را به همراه دارد. بنابراین نقش شاکله در این مسیر تعیین‌کننده است؛ چراکه هرچه شاکله انسان پاک‌تر و آماده‌تر باشد، بهره‌مندی او از نور وحی نیز عمیق‌تر و مؤثرتر خواهد بود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳۵، ص ۵۵۵-۵۵۹).

۳-۱-۳. تأثیر شاکله بخل بر عدم گذشت

یکی از عوامل مهم در ایجاد تنش‌ها و اختلافات، صفت ناپسند بخل و خساست است. این ویژگی‌ها می‌توانند به عنوان عاملی پنهان، اما مؤثر، سبب ایجاد فاصله و کاهش محبت در روابط انسانی، به‌ویژه در نهاد خانواده شوند. همان‌گونه که برخی پژوهشگران بیان کرده‌اند، تنگ‌نظری و بخل، در بسیاری از موارد به عنوان رمز فروپاشی برخی خانواده‌ها شناخته شده است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۲۰).

در زندگی مشترک، گاه لازم است که زن و شوهر برای حفظ آرامش و تداوم زندگی، از بخشی از حقوق خود چشم‌پوشند و با نرمی و گذشت، زمینه صلح و آشتی را فراهم سازند؛ اما هنگامی که صفت بخل به صورت یک

ویژگی ریشه‌دار در نهاد انسان درآید و به ملکه نفس تبدیل شود، مانعی جدی بر سر راه آشتی و سازگاری خواهد بود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَإِن امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء: ۱۲۸)؛

و اگر زنی از سرکشی یا اعراض همسرش بترسد، بر آن دو گناهی نیست که به‌نوعی در میان خودشان [هرچند به گذشت از پاره‌ای از حقوقشان] صلح و آشتی کنند؛ و صلح [ذاتاً] بهتر است و [البته] بخل و تنگ‌چشمی طبعاً ملازم نفوس شده است [گذشت از حق بر آنها سخت است]. و اگر نیکویی کنید و تقوا ورزید، حتماً خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است.

عبارت «وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ» اشاره به آن دارد که اگر تمایل به بخل در انسان تقویت شود و در شخصیت فرد تثبیت گردد، می‌تواند به شاکله‌ای تبدیل شود که بر تمام تصمیمات و واکنش‌های او تأثیر بگذارد. به عبارتی، زمانی که شاکله انسان بر پایه صفت بخل شکل گرفته باشد، او توانایی گذشت و چشم‌پوشی در موقعیت‌های تنش‌زا را نخواهد داشت؛ اما اگر این ویژگی در مرحله گرایش باقی بماند و به ملکه تبدیل نشود، شخص در موقعیت‌های لازم می‌تواند با نرمی و تساهل، از برخی حقوق خود بگذرد و به آشتی و صلح روی آورد.

نتیجه‌گیری

بررسی آیات مختلف قرآن کریم در این پژوهش نشان داد که انسان، افزون بر سرشت ابتدایی و ذاتی که با آن آفریده می‌شود، می‌تواند از نوعی سرشت ثانویه نیز برخوردار شود. این سرشت ثانویه، که در منابع اسلامی با عنوان «شاکله» معرفی می‌شود، درحقیقت بازتاب اعمال و رفتارهای اختیاری انسان در طول زندگی و برخی امور دیگر است.

ازیک‌سو، مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری شاکله، اراده و اختیار خود انسان است. هر انتخاب آگاهانه و هر عمل اختیاری، در مسیر ساخت این شاکله نقش‌آفرینی می‌کند. این بدان معناست که انسان در ساختار درونی خویش، فعالانه و مسئولانه مشارکت دارد و آنچه از او سر می‌زند، به‌تدریج به شکل‌گیری بافت روانی‌اش منتهی می‌شود.

ازسوی‌دیگر، شاکله‌ای که در اثر تکرار رفتارها و نگرش‌ها پدید می‌آید، خود به عامل مؤثر در جهت‌دهی به انتخاب‌های آینده انسان تبدیل می‌شود؛ یعنی این ساختار درونی که حاصل عملکردهای گذشته است، به‌صورت طبیعی در موقعیت‌های جدید نیز جهت‌گیری فرد را مشخص می‌سازد. در واقع، شاکله به الگویی درونی برای قضاوت‌ها، گرایش‌ها و واکنش‌های آتی انسان تبدیل می‌شود.

به عبارتی، اگر شاکله‌ای مثبت در درون فرد شکل گیرد، این امر او را در مسیر انتخاب‌های درست و مطابق با هدایت الهی یاری می‌رساند؛ و اگر شاکله‌ای منفی در او تثبیت شود، زمینه تمایل به انحراف و گمراهی فراهم خواهد شد. در تقابل میان هدایت و ضلالت، شاکله انسان است که بستر تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند.

این حقیقت، ضمن تأکید بر مسئولیت انسان در قبال ساختار درونی خود، نشان می‌دهد که شخصیت و رفتار انسان، تنها به شرایط بیرونی یا سرنوشت وابسته نیست؛ بلکه بخشی مهم از آن، محصول تصمیم‌های آگاهانه و مکرر خود اوست. همین امر، ارزش و اهمیت تربیت، تمرین فضایل اخلاقی، و مراقبت از رفتارهای اختیاری را دوچندان می‌سازد.

منابع

قرآن کریم.

- ابن دبرید، محمد بن حسن (۱۹۸۷م). *جمهرة اللغة*. بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحكم والمحیط الأعظم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ق). *تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور*. بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار الفکر.
- ازهری، محمد بن احمد (۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *نهج الفصاحه*. تهران: دنیای دانش.
- جاسبی، عبدالله و محمد نوربخش لنگرودی، محسن (۱۳۷۶). مبانی رفتار انسان از دیدگاه اسلام. *آینده پژوهی مدیریت*، ۳۴، ۲۰-۵.
- جعفری، یعقوب (۱۳۷۶). *تفسیر کوثر*. قم: هجرت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *تفسیر تسنیم*. قم: اسراء.
- حسینی زبیدی، محمدمرتضی (۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. دمشق: دار الشامیه.
- رشید رضا، محمد (۱۴۱۴ق). *تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار*. بیروت: دار المعرفه.
- رفیعی، حسین و حبیب‌نژاد، خدیجه (۱۳۹۵). شاکله و رابطه آن با اختیار از منظر علامه طباطبائی. *همایش ملی واژه‌پژوهی در علوم اسلامی*. دانشگاه یاسوج.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷). *تفسیر قرآن مهر*. قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
- زحیلی، وهبه (۱۴۱۱ق). *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج*. دمشق: دار الفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر (۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل*. بیروت: دار الکتب العربی.
- صاحب‌بن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تهران: مکتبه المرتضویه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۴۲۰ق). *التفسیر الکبیر*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فضل‌الله، محمدحسین (۱۴۱۹ق). *من وحی القرآن*. بیروت: دار الملاک.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۴ق). *القاموس المحیط*. بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: اسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). *انسان‌شناسی در قرآن*. تنظیم و تدوین: محمود فتحعلی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷). *زینهار از کبر! شرح بزرگ‌ترین خطبه نهج‌البلاغه در نکوهش متکبران و فخر فروشان*. تنظیم و تدوین: محسن سبزواری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن (۴۲۶ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. بیروت: دار الکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.